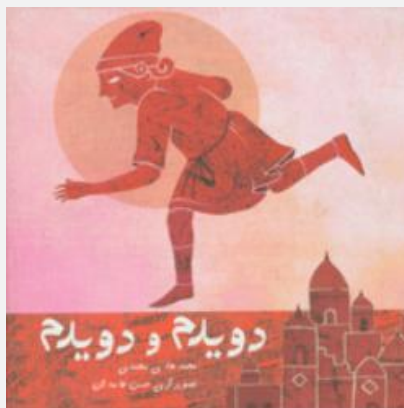


دویدم و دویدم

دویدم و دویدم سرکوهی رسیدم ...



دویدم و دویدم
سرکوهی رسیدم
دوتا خاتون را دیدم
یکیش به من آب داد
یکیش به من نان داد
نان را خودم خوردم
آب را دادم به زمین
زمین به من علف داد
علف را دادم به بزى
بزى به من پشگل داد
پشگل را دادم به نانوا
نانوا به من آتیش داد
آتیش را دادم به زرگر
زرگر به من قیچی داد
قیچی را دادم به خیاط
خیاط به من قبا داد
قبا را دادم به ملا
ملا به من کتاب داد
کتاب را دادم به بابا
بابام دوتا خرما داد
یکی را خوردم تلخ بود
یکی را خوردم شیرین بود
رفتم بالا دوغ بود
آمدم پایین ماست بود
قصه ی ما راست بود